

## خمینی و مجاهدین

به رغم ترهات رژیم شاه که مجاهدین را تروریست و مارکسیست-اسلامی می‌خواند، مردم از مجاهدین به‌عنوان یکنیروی انقلابی مسلمان، آزادیخواه و میهن‌پرست استقبال نموده و بالاترین اعتمادها را نثار کردند. آن قدر که بسیاری از روحانیون و تقریباً تمامی آخوندهای خمینی‌چی بعدی هژمونی سیاسی و ایدئولوژیکی مجاهدین را پذیرفتند. نوشته‌های مطهری را، که از نظر سواد شماره یک همه اینها بود، در آن روزگار ببینید تا معلوم شود که در فاصله سالهای 50 تا 54 (یعنی قبل از متلاشی شدن سازمان مجاهدین توسط خیانتکاران چپ‌نما) تا کجا تحت تأثیر مجاهدین است. اغلب آخوندهایی که اکنون سران رژیم هستند، آن موقع به‌حواداری سازمان افتخار می‌کردند و در مساجد و محافل مختلف برای مجاهدین از مردم پول جمع می‌کردند و «قسمتهایی» از آن را هم به‌خود مجاهدین می‌دادند!

در پرونده آخوندهای دستگیر شده در آن سالها نیز به صراحت علت دستگیری و محاکمه، هواداری از مجاهدین ثبت شده است. رفسنجانی که خودش پنهان نمی‌کند و همیشه در سابقه‌سازیهایی مبارزاتی برای خودش، هواداری از مجاهدین و به‌زندان افتادن را به‌رخ می‌کشد. خامنه‌ای که در مشهد روضه می‌خواند و در تهران هم بعضاً در خانه پدری برادرمان مهدی ابریشمی روضه‌خوانی می‌کرد، کارش هیچ‌گاه به‌زندان نکشید. خامنه‌ای همیشه در محافل مختلف به این مباحثات می‌کرد که حج حنیف، بنیانگذار مجاهدین، در چند سفر به مشهد به خانه او رفته و او را دیده است. واقعیت این بود که در سالهای 48 و 49 و اوایل سال 50 همه اینها از آثار مکتوب سازمان و دیدارها و نشستهایی که با بنیانگذاران مجاهدین داشتند به‌غایت بهره می‌بردند و آموزش می‌گرفتند و به آن مباهایی و مفتخر بودند. بهشتی افتخار می‌کرد (و این را در بهمن سال 57 به‌خود من گفت) که کتابی از سوی حج حنیف برایش هدیه و امضا شده بود. امثال خاتمی هم که در آن روزگار اصلاً مطرح نبودند.

اما آخوندهای سرشناس و سران نهضت آزادی که بعضی‌شان در سال 50 با مجاهدین دستگیر شده و به‌زندان افتادند، در آن سالها حقیقتاً به‌گونه‌ی تمام‌عیار، هژمونی مجاهدین را پذیرفته بودند. ارادت و التفات شخص مهندس بازرگان به مجاهدین هم چیز پوشیده‌ی نیست و بارها در مطبوعات رژیم نیز منعکس شده است.

همین رفسنجانی یکبار در سفر به سوریه به‌نماینده سازمان گفته بود نگران خمینی نباشید «بدون مجاهدین آب هم نمی‌تواند بخورد»! آخوند کربوبی، رئیس سابق مجلس رژیم و سر «مجمع روحانیون مبارز»، یعنی جریان اصلی باند خاتمی، همین چندروز پیش نوشته است:

«...اگر امام تأثیرپذیر بودند، آن روزی که در نجف اشرف در حال غربت به‌سر می‌بردند دوستان، یاران، و هواداران از داخل و خارج از کشور می‌توانستند ایشان را تحت تأثیر قرار دهند و از ایشان به‌نفع سازمان به اصطلاح مجاهدین (منافقین) یک‌سطر نوشته‌ی بگیرند. همه گروهها و افراد انقلابی مسلمان و در رأس آنان ممتازترین چهره‌های روحانی از جمله آیت‌الله منتظری بسیج شدند که امام را برآن دارند که به‌نفع سازمان مزبور یک‌کلمه بگویند یا یک‌سطر بنویسند. اما ایشان یکتا در برابر همه ایستادند و به آن چه خود رسیده بودند عمل کردند» (جمهوری اسلامی، 27 مرداد 78).

ورودیة مجلس ششم! اظهارات کروبى نیازمند توضیح نیست. اما قبل از ذکر هر نکته‌ی اجازه بدهید خاطر نشان کنم که او همین طور فی سبیل‌الله به صحراى لجن‌پراکنى علیه مجاهدین گریز نزده است. بلکه این آخوند جانی و دیگر ترکش‌خوردگان خطامامی، از قبیل سردرژخیم حجاریان- که مدتی است بی‌قافیه و باقافیه پاچه مجاهدین را می‌گیرد- دارند به این وسیله و با زدن به مجاهدین به خیال خودشان ورودیة مجلس ششم و گذشتن از نظارت استصوابی را به ولی‌فقیه می‌پردازند.

آخر در صحنه سیاست ایران و برای دیکتاتوری ولایت‌فقیه دوده است که شاخص مجاهدین هستند و از معاونان وزارت اطلاعات گرفته تا مجامع آخوندی مختلف این را به‌خوبی می‌دانند که در طرفین طیف سیاست ایران، رژیم ولایت‌فقیه و همین مجاهدین و شورای ملی مقاومت قرار دارند. یعنی که قطب‌بندی اصلی و اساسی بین این‌دو نیروی متخاصم و آشتی‌ناپذیر است. تجربه دوده نیز ثابت کرد که هیچ‌کس فی‌سبیل‌الله به مجاهدین و شورای ملی مقاومت نمی‌زند و بیهوده پاچه ما را نمی‌گیرد. بلکه از سردرژخیمان وزارت اطلاعات گرفته تا آخوندهای خطامامی پیشین و شخص آخوندخاتمی و هم‌چنین از بریده‌مزدوران و محافل لم‌داده در خارج کشور، که هنری جز لنگولنگ زدن به مجاهدین ندارند، تا دارالتجاره‌ها و انصار حزب‌الله در داخل کشور، هدفشان چیزی جز تقرب به آستان ولایت نبوده و نیست. با این تفاوت که یکی می‌خواهد ورودیة مجلس ششم را بپردازد، یکی می‌خواهد از مقام ولایت امان‌نامه بگیرد. یکی می‌خواهد که رژیم ولایت‌فقیه از معاصی پیشین مبارزه‌جویانه‌اش صرف‌نظر کند و یکی هم در صدد تأمین حواجی مادی است. یعنی جملگی می‌خواهند یا از گزندی در امان بمانند یا با رژیم راه بازکنند یا سهمیة خود را به این وسیله تضمین نمایند. به همین دلیل سرنگونی رژیم برای اینها کابوس وحشتناکی است که از تصور آن هم خواب از چشمشان ربوده می‌شود. فکرش را بکنید که اگر، به‌رغم اینها، روزی رژیم ولایت‌فقیه سرنگون شود، تا کجا برایشان مایة ننگ و رسوایی و خفت و خواری دنیوی و اخروی خواهد بود. به‌خصوص که یقین دارند همه اسناد و مدارک و صورت‌جلسات گفتگوها و روابط پنهانی آنها با ارگانهای اطلاعاتی و امنیتی و سفارتها و مهره‌های رژیم برملا و منتشر خواهد گردید.

اما نکته دیگر این‌که کروبى به‌عمد فراموش کرده است که خمینی در زمستان سال 1350 سریعاً خود را هم‌رنگ جماعت کرد و با صدور فتوای مشهور اختصاص دادن یک‌سوم سهم امام به جوانان مسلمان میهن‌دوست که در آن روزگار کسانی جز مجاهدین نبودند، روی دست همه همگان خود بلند شد. بعدها هم خودش در سخنرانی 4 تیر 1359 گفت که در نجف به مدت 24 روز مستمع خاموش حرفهای نماینده مجاهدین بوده و به‌پدرطالقانی طعنه زد که توسط مجاهدین «اغفال» شده و «به‌من کاغذ نوشته بودند که اینها انهم فتیة» قضیة «اصحاب کهف» هستند. آخر پدرطالقانی در این‌میان کسی بود که با خلوص و بزرگواری و با تمثیل قرآنی درباره جوانمردان اصحاب کهف به‌خمینی نوشته بود وظیفه اوست تا به‌حمایت از مجاهدین برخیزد.

اما شگفتا همان خمینی که در برابر رژیم شاه «اذن جهاد» و مبارزه مسلحانه نمی‌داد، وقتی به قدرت رسید، به‌سادگی فتوای مباح بودن خون مجاهدین و کشتار مردم کردستان و قتل‌عام زندانیان ما را هم صادر کرد.

**مجاهدین و اسلام انقلابی**

اما مجاهدین برای مبارزه مسلحانه با رژیم شاه نیازمند اذن و فتوای کسی نبودند. علاوه بر این که هم قرآن و هم سنت پیامبر و ائمه اطهار جایی برای این چیزها باقی نمی گذاشت. حقیقت این بود که اگر نص آیات قرآن و روح رهایبخش اسلام انقلابی و عمل سیاسی و اجتماعی پیامبر اکرم و ائمه اطهار را در 12 نسل پیاپی ملاک قرار بدهیم، آن وقت به سادگی و به روشنی و با اطمینان و یقین می توان گفت که صدها هزاران نظیر خمینی و دیگر آخوندهای مدعی می باید در برابر اسلام و ادراک مجاهدین زانو بر زمین می زدند. راستی این مجاهد حنیف نبود که پرهیز عمده آخوندها و حوزه ها نسبت به نهج البلاغه و آموزشهای حضرت علی را درهم شکست؟ راستی در آن سالیان می شد حتی یک فرد و یک گروه مبارز و مسلمان و حتی یک ملای نامدار را یافت که کتاب امام حسین مجاهدین را از ابتدا تا انتها مرور ننموده و باشگفتی مجذوب آن نشده باشد؟ و آیا ساواک اولین چیزی که در خانه گروههای مسلمان به دنبالش بود، همین کتاب نبود؟ آیا همه اعضای «شورای انقلاب خمینی» از بهشتی و موسوی اردبیلی گرفته تا عباس شیبانی و عزت سحابی، قبل از این که در حاکمیت قرار بگیرند به این کتاب و دیگر آثار مجاهدین از قبیل «شناخت» و «تکامل» و «راه انبیا» افتخار نمی کردند و با آنها در همه جا پز نمی دادند؟ آخر مگر قبل از مجاهدین این جماعت از مبارزه مکتبی و ایدئولوژیک و حتی از کلمات مکتب و انقلاب بویی برده بودند؟ آخر خمینی و آخوندهای امثال او که از روز اول به لحاظ فکری در ارتجاع خلص و ادراکات فئودالی و مادون سرمایه داری از اسلام دست و پا می زدند. اگر یادتان باشد در اواخر سال 59 من در مصاحبه‌ی درباره خمینی گفتم: «مخالفت آشکار سیاسی و اقتصادی - اجتماعی و ایدئولوژیکیشان (یعنی خمینی) با بخش اعظم موضوعگیریها و نظریات سیاسی - ایدئولوژیک مجاهدین از انحلال نظام شاهنشاهی ارتش و جایگزین کردن ارتش خلق گرفته تا مسائل مربوط به انتخابات و قضاییه و ملیتها و قانون اساسی و تقسیم زمین و معیار مالکیت و آزادیها و عملکردهای دادگاههای انقلاب و دولت و سیاست خارجی و مسکن و شوراها و قراردادها و روابط مختلف امپریالیستی و طاغوتی، و از شیخ فضل الله نوری و آیت الله کاشانی و دکتر مصدق گرفته تا مسائلی از قبیل تکامل و استثمار و دیالکتیک و مسائل جاری مانند نحوه مبارزه با اعتیاد، تا درگیریهای خیابانی و گروهی و انقلاب فرهنگی و بسیاری شخصیتهای مورد اعتماد ایشان و تصفیه های اداری و... دیگر نیاز به بیان ندارد و به خاطر همینها و امثال همینهاست که مجاهدین را «بدتر از کافر» خواندند».

بگذریم، سقف اندیشه اسلامی در روزگار قبل از مجاهدین، بی گفتگو مهندس بازرگان بود، آن هم با فاصله کیفی نسبت به سایرین. اما بنیانگذاران مجاهدین از روز اول در برابر همین برداشت رفرمیستی و بورژوایی از اسلام قد علم کردند و پنبه همه برداشتهای رفرمیستی و بهره کشانه از اسلام را از بنیاد زدند. به کتاب امام حسین نگاه کنید و ببینید که چگونه در 30 سال پیش لیدی الورد «اباطیلی» از قبیل «اسلام راه سوم» و «اسلام بین سرمایه داری و سوسیالیسم» را مردود شناخته است. در ضمن می توانید همین امروز هم در جابه جای حرفهای امثال خاتمی و دیگر آخوندهایی که می خواهند در این رژیم ژست روشنفکرانه بگیرند و جوانان را مخاطب قرار دهند، انواع و اقسام دله دزدیها و تقلیدهای سخیف از کلمات و عبارات و فرهنگ مجاهدین را پیدا کنید. با این تفاوت که فی المثل وقتی در قضایای قیام

تهران به تحلیل يك «جریان انحرافی» می پردازد، به وضوح پیداست که به قول رفسنجانی «لقمه بزرگتر از دهان» برداشته و چند جمله آن طرفتر لقمه را ناجویده «با شدت و جدیت» در خدمت «مقام ولایت» می کند و عذر تقصیر می طلبد!

### گورستان فرمیس

برگردیم به بحث خودمان. بازرگان وقتی که توسط رژیم شاه محاکمه می شد، در تیرماه سال 42 در دادگاه گفت «ما آخرین سنگر دفاع از سلطنت مشروطه و قانون اساسی هستیم. بعد از این اگر دادگاهی تشکیل شود، با جمعیتی سروکار خواهد داشت که واقعاً مخالف این رژیم است». راست گفته بود. 15 خرداد 1342 به راستی گورستان فرمیس و «دفاع از سلطنت مشروطه» و «مخالفت قانونی» با دیکتاتوری دستنشانده شاه بود.

یک حرف جالب دیگر بازرگان در دادگاه این بود که گفت «نسل حاضر که ما مؤسسین نهضت آزادی ایران متعلق به آن می باشیم، در حکم نسل لولا یا مفصل تاریخ ایران به شمار می رود. واسطی هستیم ما بین نسلهای قدیم ایران که قرنهای به یک منوال و افکار را کد و ساکت بوده اند و نسل آینده ای که باید انشاء الله استقرار و استقلال و عظمت پیدا کند».

اما اوج دادگاه مهندس بازرگان، به نظر من آنجا بود که گفت «پس از واقعه 16 آذر 1332 در دانشگاه تهران نامه اعتراضی نوشتیم و به قرارداد کنسرسیوم نفت هم اعتراض کردیم. رئیس وقت دانشگاه، دکتر علی اکبر سیاسی، مرا خواست و خصوصی گفت نامه و اعتراض شما و سایر اساتید چه فایده داشت؟ در جواب رئیس دانشگاه گفتم خوب می دانستم که نتیجه عملی ندارد و جلو قرارداد کنسرسیوم را نخواهد گرفت. اما این کار را کردم برای آن که بعدها پسرم که بزرگ شد نگوید پدرم مرد پیروز و بی غیرتی بود. نسلهای بعد ایران نیز وقتی به تاریخ گذشته نگاه می کنند، می یوس از نژاد و خون خود نباشند... ما این کار را کردیم که در آن روزگار، که نمی دانم 10 سال دیگر، 100 سال دیگر، ایرانی امیدی به خود داشته باشد و شاید حرکتی بکند».

بارک الله به بازرگان سال 32 و سال 42. کاش طاقت روزگار خمینی را هم می داشت و به قول خودش به «حیات خفیف و خائنه» در عهد خمینی تن نمی داد و سنت نیک و شرافتمندانه برجای می گذاشت. اما افسوس که طاقت امتحان خمینی را نداشت و در هم شکست. سال 64 به پاریس آمد، صمیمانه از او خواستم که «راه طیناشده» عمر رادکنار مقاومت سپری کند. اما افسوس...

به هر حال تجربه 34 ساله نشان داد که مجاهدین پاسبانگویی آن غیرت امیدبخش مورد نظر مهندس بازرگان بوده اند تا به قول او، ایرانی از خون و نژادش می یوس نشود.

از این پیشتر، مصدق بزرگ در جاده تاریخ ایران به چنین چیزی امید بسته بود. «به کسانی که در راه آزادی و استقلال ایران عزیز از همه چیز خود می گذرند» و «اهل سازش نیستند» و «یکدنگی به خرج می دهند». مصدق در آخرین دفاعیات خود گفت «من به حس و عیان می بینم که این نهال برومند در خلال تمام مشقتهايي که امروز گریبان همه را گرفته، به ثمر رسیده و خواهد رسید». «چه زنده باشم و چه نباشم، امیدوارم و بلکه یقین دارم که این آتش خاموش نخواهد شد».

**پایان روزگار مبارزه مسالمت آمیز و مخالفت قانونی**

مصداق در پشت کتاب «الجزایر و مردان مجاهد» با اشاره به مبارزه مسلحانه مجاهدین الجزایر نوشت «دیگران هم اگر علاقه به وطن دارند باید همین راه را بروند و آن را انتخاب نمایند».

حال اگر احزاب سنتی و رهبران آنها، بعد از کودتای 28 مرداد به خود می‌آمدند و دل به مبارزه مسالمت‌آمیز و مخالفت قانونی خوش نمی‌کردند، اگر برای مبارزه انقلابی راهگشایی می‌کردند و به آن میدان می‌دادند، در سالهای 39 تا 41 نه فقط در برابر مانورهای رژیم شاه مات و مبهوت نمی‌شدند، بلکه بهترین فرصتهای داخلی و بین‌المللی را برای ارائه یک آلترناتیو ملی و دموکراتیک در اختیار داشتند. همچنان که امروز هم اگر 30 خرداد و مقاومت و ارتش و آلترناتیوی در کار نبود و اگر این مقاومت و راه حل دموکراتیک - انقلابی در همه سرفصلها، مانند آتش‌بس و روی کار آمدن رفسنجانی و خاتمی بر راه حل ارتجاعی و استعماری سبقت نمی‌گرفت و سنگین‌ترین بهای خونین را در این رابطه نمی‌پرداخت، تردید نباید کرد که رژیم آخوندی نیز برای دهه‌های متمادی خود را تثبیت می‌کرد. نه از شقه‌های سه‌گانه خبری بود و نه از زهر خوردن و لرزه سرنگونی در قیام مردم تهران و نه از بور شدن آخوند خاتمی و اصحاب استحاله و حفظ نظام. راستی اگر مقاومتی در کار نبود به چه دلیل می‌باید این رژیم 44 بار در مجمع عمومی و کمیسیون حقوق بشر ملل متحد در انظار جهانیان محکوم و منفور شود؟

پس، در آن روزگار هم بعد از 28 مرداد (مثل 30 خرداد خودمان) دیگر عهد مبارزه مسالمت‌آمیز و مخالفت قانونی به سر آمده بود. اما متأسفانه به خاطر ضعف و خلأ رهبری 10 سال دیگر لازم بود تا در خرداد 42 رفرمیسم سنتی به‌گور سپرده شود. از آن‌پس بود که بنیانگذاران مجاهدین و چریکهای فدایی به‌وظیفه راهگشایانه تاریخی خود قیام کردند.

از سال 42 تا سال 55 و 56 همه احزاب سنتی از صحنه محو شده و هیچ اثر جدی وجودی در داخل ایران نداشتند. مهندس بازرگان در خاطراتش تصریح می‌کند که رهبران جبهه ملی دوم که از بهمن 41 تا شهریور 42 به مدت 6-7 ماه به زندان رفته و سپس آزاد شدند، از آن‌پس دست از فعالیت سیاسی کشیدند و تا اوایل سال 1356 در ابتدای حکومت کارتر و اعلام «فضای باز سیاسی» سیاست «صبر و انتظار» را در پیش گرفتند و شورای مرکزی جبهه ملی نیز در اواخر سال 45 به‌طور رسمی به انحلال جبهه رای داد. 10 سال قبل از این، در سال 1335 رؤسای جبهه، به‌رغم ادعای پیرویی از مکتب مصداق، «دکترین آیزنهاور» را که کودتای 28 مرداد در زمان ریاست جمهوری او انجام شد، پذیرفته و سیاست آمریکا تحت عنوان غیراتمی کردن خاورمیانه و دفاع از کشورهای منطقه را برای تثبیت وضع موجود به‌نفع آمریکا با صدور اعلامیه رسمی مورد تأیید قرار داده بودند.

نهضت آزادی البته با جبهه ملی بسیار متفاوت بود، اما در فاصله سالهای 42 تا 55 و 56 هیچ فعالیت جدی مبارزاتی و تشکیلاتی نداشت و افراد فعال آن هم عمدتاً هوادار مجاهدین شده بودند و هژمونی سیاسی و ایدئولوژیکی مجاهدین را قبول داشتند. هرچند بازرگان در خاطرات خود رندی نموده و وضعیت را بالکل وارونه جلوه داده و آن‌چنان برخورد کرده که گوئیا در آن سالها، یک ساختار بالاستقلال سیاسی و تشکیلاتی به‌نام نهضت آزادی فعالیت و حضور سیاسی داشته، و همان ایرادی را که به جبهه ملی گرفته به‌نهضت آزادی بخشوده است؛ اما با این همه حرف اصلی را هم بیان کرده و می‌گوید «در سال 1343

همه گروه‌ها و دستجات مخالف رژیم با افکار و ایدئولوژیهای گوناگون به یکنتیجه واحد رسیده بودند که تنها راه مبارزه با رژیم شاه مبارزه مسلحانه است. بنده نیز ضمن دفاع در دادگاه نظامی این نکته را به رئیس دادگاه خاطرنشان ساختم و گفتم: ما آخرین کسانی هستیم که از راه قانون اساسی به مبارزه سیاسی برخاسته ایم...»

### **اشاره‌ی به دفاعیات شهید بنیانگذار، سعید محسن**

در اواخر سال 50 وقتی بنیانگذاران مجاهدین را محاکمه می‌کردند، سعید محسن با یک تحلیل مبسوط و مستدل و با مرور تاریخچه مبارزات رهاییبخش مردم ایران از مشروطه به این سو، به دفاع از ضرورت مبارزه مسلحانه انقلابی پرداخت و در پاسخ به دعای کارگزاران حکومت شاه که آنها هم مثل کارگزاران حکومت آخوندی، خودشان به هیچ‌قاعده و قانونی پایبند نبودند، ولی دم از قانون و قانونمداری می‌زدند فریاد کشید: «قانون شما از نظر ما مطرود است... ملت ایران ملزم نیست از یک فکر ارتجاعی تبعیت نماید. این قوانین اصولاً معلول دوران دیکتاتوری است و برای ملت مورد قبول نمی‌باشد. نفس تکامل ایجاد می‌کند که هرچه پوسیده است دور انداخته شود. اگر سیستم شما مترقی است، چه ترسی از توطئه و تحریک مردم به قیام مسلحانه دارید؟ در محیطی که حقوق مردم به حق پرداخته شود، مگر مردم دیوانه‌اند که اسلحه به دست بگیرند... ما برای دفاع از جان و مال و ناموس مردم اسلحه به دست گرفته ایم. یک عده تحصیل‌کرده رو شنفکر، نه سادیسم دارند و نه دزد سرگردنه‌اند که اسلحه به دست گیرند... شما ما را به جرم شرارت محاکمه می‌کنید! مگر تاریخ اولین بار است که قضاوت می‌نماید؟ همه ستمگران و غارتگران و تجاوزگران، نیروی خلق را همواره به شرارت متهم کرده‌اند. از قیام نوح و اسپارتاکوس تا قیام حسین ابن علی و جنبشهای مترقی امروزی، همیشه مورد تهمت ستمگران بوده‌اند...»

سپس، پرسید «آیا اسلحه داشتن برای ما که هدفمان دفاع از حقوق مردم است، جرم است ولی شما که این همه سلاح نظامی و فانتوم و تانک ام-60 و چیفتن و مسلسل می‌خرید... مجرم نیستید؟» آن روز چیفتن در ایران غوغایی به پا کرده بود. کسی چه می‌دانست که خیلی از آن چیفتنها را امروز شما از دشمنان خلق خواهید گرفت و به دست خلق و مجاهدین خلق خواهد افتاد! (کفزدن جمعیت).

### **مرزبندی بین دو اسلام**

شهید بزرگوارمان سعید محسن، درحالی که از کارنامه خیانت‌بار رژیم شاه با ذکر آمار و ارقام دقیق پرده برمی‌داشت، می‌گفت: «برخلاف سیدستمهای شما که فرما ندهانتان ثروت‌ها و دستاوردهای ملت را به یغما می‌برند»، ما «مدلها و نمونه‌های تاریخیمان علی را می‌بینیم» که «از این‌که در اقصی نقطه حکومتش فردی گرسنه بخوابد، آرام و قرار ندارد یا به دلیل تجاوز به سرای یکن ذمی که تحت مسئولیت حکومت علی است، آن‌سان دگرگون می‌شود که برای خود مرگ را آرزو می‌کند».

این سخنان و مواضع اعلام‌شده مجاهدین مانند باران بهاری بر دل‌های مردم ستمدیده و جوانان و دانشجویان آگاه و آزاده می‌نشست. زیرا مجاهدین بین اسلام انقلابی و مردمی، یعنی اسلام پیامبر و حضرت علی، با اسلام ارتجاعی و تسلیم‌طلب، و انواع اسلام‌های فئودالی، بورژوایی و خرده‌بورژوایی آلوده به‌زنگارهای طبقاتی و مطامع آخوندهای

دین فروش و ریاکار، مرزبندی کردند و این، مهمترین پیام آرمانی بنیانگذاران مجاهدین بود.

گسترش حمایت از مجاهدین در میان اقشار مختلف مردم، دقیقاً به منزله گسترش مبارزه برای آزادی در جامعه‌ی بود که شاه می‌خواست در آن سکوت مرگباری را حاکم کند. اما مبارزه مسلحانه انقلابی جامعه را تکان داد. خدلی زود در دانشگاهها و بازارها و محافل مذهبی و مراکز کارگری و اقشار آگاهتر جامعه موج تکاپو و فعالیت‌های مبارزه‌جویانه بالا گرفت. شاه ناگزیر شد که شخصاً با «تروویستهای مارکسیست‌اسلامی» -عنوان معادل التقاطی و منافق در روزگار خمینی- به میدان بیاید.

اما افسوس که در سال 1354 سازمان مجاهدین در اوج اعتلای انقلابی و مردمی به‌عنوان تنها نیروی انقلابی که پایگاه اجتماعی قابل توجهی با حمایت گسترده مادی، به دست آورده بود؛ در یکمقطع در کام خیانت اپورتونیست‌های چپ‌نما متلاشی شد. راستی که آنها چه خدمت بزرگی به شاه و شیخ کرده‌اند.

### دزد انقلاب

یکسال بعد، در اواخر سال 1355 کارتر با شعار «حقوق بشر» در آمریکا به ریاست‌جمهوری رسید. او از شاه دست‌نشانده که کارنامه ننگینی در این زمینه داشت، فاصله گرفت. اما به محض این که شاه، تحت فشار کارتر، شلاق زدن و اعدام را ناگزیر متوقف کرد، طلسم اختناق شروع به شکستن نمود و جرقه‌های خیزشها و قیام اجتماعی در همه‌جا پدیدار شد.

در این موقعیت انقلابی، که سازمان پیش‌تاز آن را متلاشی کرده بودند و بنیانگذارانش را هم شاه اعدام کرده بود، دزد انقلاب، سارق بزرگ قرن، خمینی، با تکیه به شبکه آخوندی سررسید و حاصل قیام و انقلاب ضدسلطنتی مردم ایران را به جیب زد.

به‌خاطر 50 سال دیکتاتوری شاه و پدرش در ایران، احزاب سیاسی واقعی حق فعالیت و روشنگری نداشتند. والا در صورت آگاهی مردم و روشن بودن صحنه سیاسی حتماً امکان دجالگری از امثال خمینی سلب می‌شد.

در نتیجه، ارتجاع در رأس رهبری انقلاب قرار گرفت. وقتی طلسم اختناق و ساواک شاه شکست و موج اعتراضات مردم بالا گرفت و به قیام‌های گسترده مردمی منجر شد، او زیر درخت سیب در پاریس، به همه لبخند می‌زد، جملات گنگ، مبهم و دوپهلوی می‌گفت و سعی می‌کرد به جای حرف و برنامه و تعهد مشخص، با کلی‌گویی مسائل را برگزار کند. در پاسخ به سؤالات مختلف راجع به حاکمیت، نقش روحانیون، مسأله زنان، مسائل اقتصادی، آزادی‌های سیاسی و...، یا به کلی جواب‌های سربالا می‌داد و می‌گفت: «الان وقت این حرفها نیست». «اینها اموری نیست که بتوانم آن را برای شما تشریح کنم». یا کمی هم که کوتاه می‌آمد، تازه حرفش این بود که: «باید مورد مطالعه قرار گیرد».

در هر حال جواب مشخص نمی‌داد. در مورد حق حاکمیت ملت هم که در اساس دروغ می‌گفت. در مورد نقش آخوندها در اداره امور کشور می‌گفت: «روحانیون مثل سایر طبقات نماینده خواهند داشت». در مورد شخص خودش هم مدعی بود که وقتی انقلاب پیروز شود و شاه سقوط کند، به‌عنوان «طلبه» به‌قم خواهد رفت. اما همین که به قدرت رسید بنای انحصارطلبی را گذاشت و همه‌چیز را در دست آخوندهای ارتجاعی دوروبر خودش قبضه کرد. مجلس مؤسسان را رد کرد و به‌جای آن،

خبرگان ارتجاع و قانون اساسی ولایتفقیه را تحمیل کرد. بعد هم هیولای ارتجاع در قالب حکومت آخوندی شروع به قلع و قمع دستاوردهای انقلاب کرد تا استبداد خون آشام مذهبی را با سوءاستفاده رذیلانه از نام اسلام مستقر کند.

### رویارویی تاریخی

به این ترتیب پس از به قدرت رسیدن خمینی، تازه رویارویی تاریخی مجاهدین با ارتجاع حاکم در مداری کیفیاً گسترده تر و همه جانبه تر شروع شد. زیرا خمینی به نحو دردناکی هم میهن و مردم ما و هم آرمان و اعتقاد ما را هدف قرار داده بود و مجاهدین نیرویی بودند که هم از موضع میهنی و انقلابی و هم از نقطه نظر آرمانی و اعتقادی باید به هموردی با خمینی پاسخ می گفتند. والا فردا در برابر خدا و خلق پاسخی نداشتند.

این يك رویارویی گریزناپذیر و ضروری، اما به غایت نابرابر بود: در يك طرف خمینی قرار داشت که به عنوان يك مرجع شناخته شده از قوی ترین موقعیت و قدرت مذهبی برخوردار بود. علاوه بر این، قدرت سیاسی و مشروعیت يك انقلاب مردمی را هم غصب کرده و در چنگ داشت و سوار بر موج توهم و باور مردمی که عکس او را در ماه می دیدند، تنوره می کشید.

طی دو سال ونیم مبارزه سیاسی، خمینی و رژیمش تمامی وسایل ارتباط جمعی سنتی و مدرن را در اختیار داشتند. به عنوان يك آخوند با همه فوت و فنهای دجالگری و تبلیغاتی هم آشنا بود. از ناجوانمردانه ترین حملات و نسبت دادن کثیفترین اتهامات و رکیک ترین الفاظ به مجاهدین هم پروا نداشت.

اما مجاهدین به رغم همه فشارها و حمله و هجومهای خمینی، ظرف يك سال پس از سقوط رژیم شاه، به جنبش سیاسی و اجتماعی عظیمی در سراسر ایران تبدیل شدند که شعبه ها و دفاتر آنها در 250 شهر گسترده بود. تیراژ نشریه مجاهد در تاریخ روزنامه های ایران رکورد شکست و از مرز 600 هزار نسخه گذشت.

### حذف مجاهدین

در انتخابات ریاست جمهوری در سال 58 تمامی نیروهای اپوزیسیون دموکراتیک و همه ملیتهای ایرانی و پیروان سایر ادیان از کاندیدای مجاهدین حمایت کردند. این امر برای خمینی قابل تحمل نبود. آن قدر که، به رغم قول عدم دخالت در این انتخابات، يك هفته قبل از انتخابات با يك فتوای مذهبی گفت کسی که به ولایتفقیه رأی نداده نمی تواند کاندیدا بشود و به این ترتیب کاندیدای مجاهدین را کنار زد. این در حالی بود که اولاً، خمینی قول داده بود و به طور رسمی اعلام کرده بود که شخص خودش در این انتخابات دخالتی نمی کند. ثانیاً، از ابتدا معلوم بود که من هم مانند همه مجاهدین به قانون اساسی ولایتفقیه رأی نداده ام و این را به هنگام ثبت نام کتباً هم تصریح کرده بودیم.

### يك یادآوری

یادم هست که آن ایام همین موسوی خوئینیها از طرف خمینی يك تنه کار شورای نگهبان و رئیس صدا و سیما را می کرد. رئیس خط امامیها و داستان گروگانگیری هم بود و آن خیمه شببازی را در اساس برای کنار زدن رقبای لیبرال و هم چنین مات کردن نیروهای انقلابی، به خصوص مجاهدین، به راه انداختند. اما حالا صدبار لیبرال تر از همانهایی که به خاطر ملاقات با نمایندگان آمریکا در الجزایر، کنار زده شدند، دنبال آمریکاییها و دست به دامان آنهاست.

همین آدم که حالا بعد از درگل فرورفتن کشتی خطامام و بعد از اجرای حکم قتل عام زندانیان سیاسی در سال 67، خدلی قانونمدار شده و طرفدار جامعه مدنی از آب درآمده و به کارهایی مثل نظارت استصوابی ایراد می‌گیرد؛ «در آن زمان یکتنه نظارت استصوابی می‌کرد و در سخنرانی خود در نماز جمعه در سال 1359، می‌گفت: «من با اجازه ملت ایران، افرادی را که صد درصد صلاحیت ندارند، حذف می‌کنم».

به هر حال، تجربه چند انتخابات به وضوح نشان داد که خمینی در مورد حذف کامل مجاهدین تصمیم خود را گرفته است. او نگذاشت که حتی یک مجاهد وارد مجلس شود. در حالی که صرف نظر از همه تقلبات، خود رژیم اعلام کرد که در انتخابات مجلس، مجاهدین بعد از حزب جمهوری اسلامی (که در واقع حزب دستساز خود خمینی بود) قرار دارند.

خمینی بدون هیچ پروایی بنیانگذاران ما را به دزدی و این که می‌خواهیم «آمریکا مقدرات کشور را به دست بگیرد»، متهم کرد.

### رژیم خمینی و آزمایش مسالمت

خوب است قسمتهایی از عین حرف خمینی را که امسال در پیام 22 بهمن هم نقل کردم، گوش کنید. یادآوریش مفید است: «می‌بینیم که یک بساطی در امجدیه پیش می‌آید، یک غائله درست می‌شود و مع الاسف جوانهای ما مطلع نیستند که اینها چه دارند می‌کنند، این اشخاص چه دارند می‌کنند و بعضی از اشخاصی که با من هم مربوط هستند اینها هم ملتفت نیستند که مسائل عمیق چیست. خیال می‌کنند که مسأله چماقدار است و تظاهر کننده. مسأله این است؟ نه مسأله این نیست. این یک ظاهری است برای آشوب درست کردن. مسأله عمق دارد. مسأله آمریکاست، مسأله این است که باید آمریکا بیاید این جا و مقدرات کشور ما را به دست بگیرد، نه مسأله این است که یکی می‌خواهد تظاهر کند یکی می‌خواهد ضدتظاهر، اینها مسأله نیست...»

خمینی در جای دیگر صحبتش گفت: «خودشان غائله درست می‌کنند و فریاد می‌زنند، خودشان دیگران را کتک می‌زنند، باز خودشان فریاد می‌کنند... ممکن است من هم بگویم اسلام و هم بگویم فدای اسلام و فدای خلق و هم بگویم مجاهد اسلام و مجاهد خلق. این حرفها را بزنم، لکن وقتی به اعمال من شما ملاحظه کنید، ببینید که از اول، من مخالفت کردم...»

«توانستند که جوانهای پاک و صاف و صحیح ما را گول بزنند با تبلیغاتی که بلدند و خوب هم بلدند. باید توجه داشته باشد این ملت که گول نخورد از اینهایی که برای اسلام دارند سینه می‌زنند، ببینند اعمالشان چیست، ببینند اینهایی که می‌گویند اسلام، آیا در عمل هم این طوری هستند یا سنگربندهایی هستند که با اسم اسلامی می‌خواهند از بین ببرند اسلام را و لَعَلَّ دزد های سرگردنه هم اسم اسلام روی خودشان می‌گذارند لکن دزدی می‌کنند...»

«... اگر یک دزدی را یک جایی کشتند و از طایفه شما بود، آن وقت شما می‌شوید انقلابی؟!» «اینها گول می‌زنند، همه را گول می‌زنند...» «اینها با خود قرآن، با خود نهج البلاغه می‌خواهند ما را از بین ببرند...»

### آخرین راه

کلمات خمینی به روشنی نشان می‌دهد که او به رغم قرار داشتن در اوج قدرت و به رغم توسل به کثیفترین روشهای آخوندی - ساواکی و چماقداری و حمله به اجتماعات مجاهدین، نتوانسته بود در مقابله با ما طرفی ببندد و به همین خاطر تصمیم گرفت که میز مسالمت را به هم بریزد. واضح بود که در مسالمت و در زندگی مسالمت‌آمیز سیاسی و

عاری از اختناق، که مجاهدین بسیار خواهان آن بودند، خمینی و رژیمش بازنده بودند و قطعاً مردم و مجاهدین برنده می‌شدند. بعد از موج حمله و هجومها و فشارهای سیاسی و تبلیغاتی و عربده‌کشیهای چماقداران و بالا گرفتن زدوخوردها در تظاهرات خیابانی، سرانجام به‌خمینی پیشنهاد کردیم که به شرط این‌که حداقل حقوق و آزادیهای مردم ایران مراعات شود، حاضریم برای گرفتن هربانه‌یی از رژیم، سلاحهایمان را که البته هیچ‌گاه به‌کار نگرفته بودیم، به‌او تحویل بدهیم. ولی خمینی هیچ‌گاه این را نپذیرفت و به‌جای آن، به‌سرکوب و سرکوب بیشتر دست زد و سرانجام پاسداران به‌دستور مستقیم خمینی که از رادیو و تلویزیون اعلام شد، تظاهرات مسالمت‌آمیز نیم‌میلیون‌نفری مردم تهران را در 30 خرداد 1360 به‌گلوله بستند و از فردای آن روز، اعدامهای جمعی را شروع کردند. مجاهدین تا قبل از شروع مقاومت مسلحانه، بیش از 4 هزار زندانی سیاسی شکنجه‌شده و بیش از 50 شهید داشتند...

### **نوبر خاتمی!**

غرض از این یادآوریها این است که روشن باشد چه‌راهی با رژیم آخوندی طی شده و چگونه این رژیم قرون وسطایی نشان داده که ظرفیت مسالمت و مدارا ندارد. این رژیم اگر تن به‌زندگی مسالمت‌آمیز سیاسی بدهد، مانند برف در آفتاب تابستان ذوب و محو می‌شود. دو سال پیش که آخوندخاتمی برای خارج کردن رژیم از بن‌بست و برای حفظ موجودیت نظام در برابر مقاومت، از جلد «خطامامی» خود خارج شده و بال‌باس اعتدال و میان‌رویی، از «جامعه مدنی» و «آزادی احزاب» و «تنش‌زدایی» در مناسبات بین‌المللی دم می‌زد، از همان روز اول (3 خرداد 76) حرف ما این بود که اگر «رئیس‌جمهور جدید ارتجاع» می‌تواند «ولو به‌اندازه یک قطره، آزادی و قانون و حقوق‌بشر در رژیم ولایت وارد نماید و از اعدام و شکنجه و زندان و قلم شکستن و لبدوختن و دست‌بریدن و چشم از حد‌قه درآوردن فقط یک قدم عقب بنشیند، تا ببیند مردم چه به‌روز «نظام مقدس جمهوری اسلامی» می‌آورند».

### **دودستگاه نظری**

از آن زمان دودستگاه نظری و سیاسی به‌کلی متضاد و آشتی‌ناپذیر در برابر هم وجود داشت: یک‌دستگاه از «حماسه دوم‌خرداد» و 20 میلیون رأی برای خاتمی یعنی مشروعیت رژیم آخوندی و اصلاح‌پذیری آن شروع می‌کرد و به‌بیعت با خاتمی و رابطه با رژیم و دفاع از آن روی می‌آورد. در این دستگاه، مقاومت در برابر رژیم آخوندی «تروریسم» و «خشونت» است و مقاومت و مجاهدین با باندهای فاشیستی داخل رژیم شبیه‌سازی می‌شدند.

با همین مارک خشونت و تروریسم قیام دانشجویان و مردم تهران را سرکوب کردند. سرمنشأ این شبیه‌سازیها سردرخیمان و معاونان سابق وزارت اطلاعات آخوندی و مشاوران کنونی خاتمی بودند که در اثر کثرت آدمکشی و شکنجه «مردم‌سالار» هم شده‌اند!

اما دستگاه نظری و تحلیلی دیگر، از شقه بالایی رژیم در اثر غلبان توده‌های مردم و ضربات سیاسی و نظامی مقاومت آغاز می‌کرد و می‌گفت تحمیل شدن این شقه به‌رژیمی که ظرفیت اصلاح و استحاله ندارد، عملکرد جام‌زهر دارد. در این دستگاه، بحران درونی رژیم و شکافها و گسستگیهای آن مبین دوران پایانی رژیم خمینی است و به‌هیچ‌وجه نمی‌توان آنها را به‌حساب آزادی و فضای باز سیاسی گذاشت.

این که پاسدار سرتیپها و دژخیمان وزارت اطلاعات بشوند روزنامه‌چی و هنوز حساب آدمکشیه‌ها و شکنجه‌ها و سرکوب مردم را پس نداده، برای مجاهدین لغز «مردم‌سالاری» بخوانند، اینها را نمی‌توان به حساب فضای باز سیاسی گذاشت! آن هم درحالی که حتی «موافقین غیرحاکم» مثل ابراهیم یزدی صدایشان درآمده که آقا دوسال گذشته ولی هنوز به هیچ‌حزبی که جزء باندهای حکومتی نباشد، اجازه فعالیت نداده‌اند! بگذریم، تردیدی نیست که از این دودیدگاه متخاصم و آشتی‌ناپذیر، یکی وطن‌پرستانه و آزادیخواهانه، و دیگری خائنانه و ارتجاعی بود. یکی می‌گفت مردم ایران از خودشان مقاومت و حرفی در برابر این رژیم ندارند و مسأله ایران اساساً بین این آخوند و آن آخوند تعیین تکلیف می‌شود. مردم هم باید به یکی از آنها بالاخره تن بدهند و دنبال مقاومت رفتن بیهوده است.

دستگاه دیگر می‌گفت خیر، مردم ایران دمی از مقاومت بازنیاستاده‌اند و با نثار یکصدوبیست‌هزار شهید، دارای یک‌راه‌حل و آلترناتیو مردمی و انقلابی هستند. حرفش این بود که تمام باندها و دسته‌های این رژیم باید گورشان را گم کنند. اینها ننگ تاریخ ایران هستند و به‌خاطر سلطه دیرپای دیکتاتوری و توطئه‌های ارتجاعی و استعماری و خیانت‌های داخلی به مردم و انقلاب ایران تحمیل شده‌اند.

خوشبختانه در تجربه، این دودستگاه در بوتۀ آزمایش امتحان پس دادند و همه هم در جریان قیام مردم تهران نتیجه را به چشم دیدند. پس از گذشت بیش از دوسال، اکنون آن سروصداهای کرکننده فرونشسته و به‌جای آن، ضجه‌های مهره کمرشکسته به‌گوش می‌رسد که در برابر ولی‌فقیه زانو زده و با رد «این توهم که میان سران نظام اختلاف وجود دارد» فریاد می‌زند: «دولت و رئیس‌جمهوری هماهنگی کامل با رهبری معظم دارند و اجراکننده نظرات ایشانند» و مصر است که «همه‌جا و در هر حال، دفاع از امنیت ملی و حرکت در مسیری که مورد نظر رهبری بزرگوار ماست».

### **شاید ورشکسته**

راستی آن لباس «اصلاح‌طلبی و میانه‌روی» چه شد؟ جواب را خود خاتمی در یک «صراحت تحمیلی» در جریان قیام چنین می‌دهد:

«شورش‌هایی که شد نه‌تنها یک‌عمل ضدامنیتی و ضدآرامش و یک‌عمل اغتشاش‌آمیز بود، یک‌اعلام جنگ با رئیس‌جمهور و با شعارهای رئیس‌جمهور هم بود».

### **کمرشکن شدن پروژۀ خاتمی**

این حرفش کاملاً درست است. دوسال بعد از دعاوی کذایی درمورد آرای 20 میلیونی و 30 میلیونی، حالا خودش می‌گوید که مردم با قیام خودشان به او اعلام جنگ داده‌اند. بعد هم در خدمت ولایت و جلوتر از ولی‌فقیه، دستور سرکوب قیام مردم را داد و به این ترتیب «پروژۀ خاتمی» و هیاهوی ارتجاعی و استعماری مربوطه به‌لحاظ سیاسی مفتضح و کمرشکن شد.

این فقط حرف ما نبود. ناظران و رسانه‌های جهان هم پس از تجربه قیام دانشجویان و مردم تهران گواهی دادند که بادکنک تبلیغات ارتجاعی و استعماری حول آخوند خاتمی ترکیده و رژیم در وضعیتی متزلزل و در مرحله سرنگونی قرار دارد:

یکی نوشت: خاتمی فریبکاری است که تلاش می‌کند یک‌سیستم غیرقابل تغییر را نجات دهد.

دیگری گفت: چرخش رئیس‌جمهور که او را اصلاح‌طلب و میان‌ه‌رو می‌خواندند به سوی تندروها و فاش ساختن این نکته که رهبر و رئیس‌جمهور همراه هستند، نه‌تنها رسانه‌ها، که مسئولان فرانسوی را نسبت به آقای خاتمی مأیوس و دل‌سرد کرده است.

دیگری نوشت: رژیم با تمام جناح‌هایش، اعم از محافظه‌کار یا میانه‌رو، بی‌ثبات شده است. شورش دانشجویان رژیم را به‌لرزه درآورده و آثار و عواقبی خواهد داشت.

یکی هم گفت: در تهران ما عملاً شاهد «خودکشی سیاسی» خاتمی هستیم. یکی دیگر هم نوشت: اکنون به‌اثبات رسیده است که خاتمی آن میانه‌روی که آمریکا، اروپا و اعراب رویش سرمایه‌گذاری کرده بودند، نیست.

بسیاری هم، مواضع و ارزیابی‌های مقاومت ایران را خاطرنشان کردند که برخلاف تمام طرف‌های داخلی و خارجی، پیوسته تأکید می‌کرد: خاتمی به‌عنوان دست‌پرورده و شاگرد بهشتی... نه می‌خواهد و نه می‌تواند به‌فرم سیاسی دست بزند. هدف واقعی این باند چیزی جز طولانی‌تر کردن عمر این رژیم پیرامون «عمود خیمه نظام» نیست.

### **نه تصادفی، نه خودبه‌خودی**

کمرشکن شدن این توطئه ارتجاعی و استعماری ظرف دو سال گذشته، نه خودبه‌خودی بود و نه تصادفی. اگر مقاومتی در کار نبود؛ اگر مجاهدین و ارتش آزادی‌بخش ملی پابرجا و استوار نمی‌ایستادند؛ اگر رگبار ضربات نظامی و سیاسی مقاومت در کار نبود؛ اگر بیانیه ملی ایرانیان مرز سرخ بین اردوی رژیم و جبهه مردم و مقاومت را به‌روشنی ترسیم نمی‌کرد؛ اگر حامیان مقاومت در خارج کشور از وزیران دولت خاتمی در همه‌جا با تخم‌مرغ‌های گندیده استقبال نمی‌کردند؛ اگر آن تظاهرات شکوهمند در سیاسی‌ترین مسابقه قرن در استادیوم لیون نمی‌بود و بندوبست‌های رژیم با خروش ده‌ها هزار ایرانی درهم نمی‌شکست؛ اگر سفر آخوندخاتمی به نیویورک و ایتالیا با تظاهرات شکوهمند هموطنانمان، با شکست مواجه نمی‌شد و اگر تظاهرات دانشجویان و قیام مردم تهران سمت‌وسوی قهرآمیز نمی‌گرفت؛ امروز با چنین نتیجه و ثمره‌ی مواجه نبودیم.

بی‌سبب نیست که خاتمی علیه مجاهدین افسار پاره کرده و ضربات آنها را «توفانی‌ترین و سهمگین‌ترین موج تروریسم» در «این 20 سال» و «توفان و جریان توفانی تخریب افکار عمومی جهان نسبت به» حکومت آخوندی توصیف می‌کند و می‌گوید: «در ظرف این دو سال با ایجاد انفجارها و با ترورها خواستند ایجاد بی‌ثباتی کنند که آخرین آن شهادت قهرمان اسلامی و ملی شهید سپهبد صیادشیرازی بود».

راستی که قیام دانشجویان و مردم تهران با شعارهای مرگ بر استبداد و حکومت آخوندی برکنار، پیروزی آشکار همین مقاومت است. چرا که خواست مقاومت و راه حل دموکراتیک - انقلابی را بازتاب کرد، ناقوس مرگ و سرنگونی رژیم را در سراسر جهان به صدا درآورد و بر همه افسانه‌های ارتجاعی و استعماری که مدعی ثبات سیاسی و پایگاه اجتماعی رژیم و مبلغ محبوبیت آخوند خاتمی هستند، خط بطلان کشید.

می‌خواهم بگویم که جشن امروز شما نه‌فقط جشن سالروز تأسیس سازمان و نه‌فقط جشن انتخاب مسئول اول مجاهدین، بلکه در بحبوحه آمادگی و کارهای آماده باش ارتش آزادی، جشن قیام مردم تهران و مردم به‌پاخاسته سراسر وطنمان هم هست (کفزدن و شعارهای ممتد و کوبنده جمعیت).

و حالا خطاب به انبوه جوانان مجاهد و مبارز و دانشجویان و مردم آزاده‌ی که در جریان قیام ستایش‌انگیز تیرماه، در نخستین فرصت، همه‌ی مظاهر حاکمیت آخوندی را که در دسترس خود یافتند، در هم کوبیدند و به آتش کشیدند؛ و خطاب به جوانان به‌پاخاسته‌ی که چهره‌هایشان را پوشانده و با دردست داشتن کوکتل مولوتف، برای مصون ماندن از گازهای اشک‌آور پاسداران، به‌دور آتش حلقه زده بودند؛ از قلب آتشکده‌ی آزادی و ارتش آزادی، درود می‌فرستیم و می‌گوییم در هرکجا که هستید؛ در تهران؛ در تبریز؛ در رشت؛ در شیراز؛ در ارومیه و در همه‌جای ایران، صدای گام‌های استوار و صدای تانک‌های ارتش آزادی‌بخش را بشنوید. ارتش آزادی‌بخش از آن شما، مال شما و جای شماست و شما خود جوشیده از خون شهیدان مقاومت مسلحانه انقلابی و ارتش آزادی هستید! (غریو شعارها و کفزدن جمعیت).

پس، آهای پسرها و دخترها و جوان‌های تهران و تبریز و دیگر شهرهای ایران! ارتش آزادی به‌عهدش با شما به‌هرقیمت وفا خواهد کرد و مهر تابان ایران‌زمین برای آزادی و حاکمیت مردم را، ولو با چنگ و ناخن و دندان، به‌نزد شما خواهد آورد! (کفزدن جمعیت با شعارهای مریم مه‌رتابان، می‌بریمش به‌تهران).

آهای بچه‌های تهران و تبریز و رشت و مازندران و بندرعباس و مشهد و زاهدان و کرمان و اصفهان و سراسر ایران! خیزش‌ها و قیام‌های شما راهگشای حرکت و تضمین پیروزی محتوم ارتش آزادی‌بخش ملی است! (کفزدن جمعیت).

آهای بچه‌ها! این بار اما، تا آن‌جایی که می‌توانید مسلح بشوید و مسلحانه با دشمن خدا و خلق برخورد کنید! (کفزدن و ابراز احساسات جمعیت).

ولی بچه‌ها! در تاکتیک به‌دشمن کم‌بها ندهید. به‌کید و مکر و غیظ حیوانی دشمن علیه خودتان کم‌بها ندهید، و اگر تحت پیگرد و تعقیب هستید، از آن‌جایی که دشمن از شما نخواهد گذشت، معطل نکنید و هرچه زودتر از هرطریق که می‌توانید، به‌سوی قرارگاه‌های ارتش آزادی‌بخش‌ملی ایران در سراسر منطقه‌ی مرزی بشتابید (کفزدن جمعیت). خوب، این هم از قیام تهران و به‌قول خود خاتمی اعلام جنگ مردم به این آخوند شیاد و جواب‌شان به‌رأی‌سازیه‌ها و رقم‌سازیه‌های نجومی و دعاوی مربوط به‌ثبات رژیم آخوندی!

راستی که سطر به‌سطر قطعنامه‌ی اجلاس اخیر شورای ملی مقاومت ایران در این‌زمینه مانند روز روشن شده و به‌اثبات رسیده است. خوشا این مقاومت که در بغرنج‌ترین شرایطی که همه‌ی مدعیان مقهور آن شده بودند، تنها طرفی بود که بر سرنوشت رژیم آخوندی و بطلان مانورهای آخوند خاتمی پای می‌فشرد. خاتمی‌چپ‌ها در نوشتجات خود تصریح نمودند «مردم ایران به‌خوبی می‌دانند در حال حاضر فقط» همین مقاومت «در ایران به‌آشوب دلبسته‌اند» و این‌که «به‌دودلیل با نفوذ در صفوف دانشجویان بر رادیکالیزه شدن وضع پای می‌فشردند. یا با خیابانی شدن تظاهرات و پیوست مردم به‌زعم آنها به تظاهرات، اعتراضات عمومی یافته و پایه‌های نظام متزلزل شده و زمینه برای گسترش فعالیت آنها فراهم می‌شود، یا تظاهرات خیابانی و خشونت‌آمیز سرکوب می‌شود و منجر به‌توقف روند اصلاحات می‌گردد که در آینده‌ی نه‌چندان دور نظام را به‌بن‌بست می‌کشاند».

## نتایج قیام تهران

اگر یادتان باشد، خاتمی و باندهای مربوطه، ابتدا برای بهره‌برداری از تظاهرات دانشجویان و موج‌سواری از آن، خود را هم‌سوی با آنان

نشان می‌دادند، ولی همین که با گسترش تظاهرات و قیام مردم و لرزه سرنگونی در رژیم مواجه شدند، طینت خود را برملا کردند و در سرکوب قیام مردم پیشقدم شدند. خاتمی جلوتر از خامنه‌ای سه‌شنبه شب در تلویزیون گفت که «با شدت و جدیت» قیام را سرکوب خواهد کرد. به این ترتیب او با شعارهای مرگبر خاتمی خائن مواجه شد و نه‌تنها از فرصت‌طلبی نتیجه‌ی نگرفت، بلکه بازنده اصلی این جریان شد. هم‌مورد نفرت مردم و دانشجویان قرار گرفت و هم در برابر خامنه‌ای به شدت قافیه را باخت. یعنی اگر خامنه‌ای را به‌خاطر لرزه سرنگونی بر رژیم ولایت فقیه یکبار بازنده محسوب کنیم، باخت خاتمی مضاعف و دوباره است. پس تا اینجا منهای یک (-1) به اضافه منهای دو (-2) می‌شود منهای سه (-3) که معنی آن در تعادل قوای کلی بین رژیم از یک طرف و مردم و مقاومت عادلانه مردم ایران از طرف دیگر، می‌شود به اضافه سه (+3) به سود مردم و مقاومت.

درست به همین دلیل است که حتی مدافعان سرسخت استحاله و حفظ رژیم در سطح جهان به‌زبان اشهد خود یا با ابراز نگرانی یا با آه و افسوس یا با عقده‌گشایی علیه مجاهدین و مقاومت، گواهی می‌دهند که رژیم در معرض سرنگونی است. چیزی که بعد از خاتمی به آن اصلاً نزدیک نمی‌شدند.

پس مهمترین نتیجه قیام تهران همانا مهر شدن مرحله سرنگونی است که در قطعنامه شورای ملی مقاومت از قبل اعلام شده بود.

### ترس از آینده

یک نماینده مجلس رژیم گفته است: «بحران بزرگتری در پیش است که اگر جناحها باهم‌دلی و وحدت آن‌را بررسی نکنند، مشکلات جبران‌ناپذیری در آینده خواهیم داشت».

رئیس بیدادگاه ضدانقلابی رژیم در تبریز هم از تشکیل «بیشاز 620 فقره پرونده» برای «اشرار، منافقین، هواداران گروهک‌های غیرقانونی و افراد بیکار» به‌عنوان «آشوب‌طلبان حادثه دانشگاه تبریز» سخن به‌میان می‌آورد و می‌گوید «سران هدایتگر جریان آشوب قبلاً گفته بودند که باید کاری کنیم تا اعتراضات به‌قضایای مشابه 92 بهمن سال 65 تبریز تبدیل شود».

خاتمی‌چیدها در تحلیلی نوشته‌اند: «اکثر کسانی که در حوادث اخیر آتش‌بیار معرکه بودند، جوانان حول و حوش 20 ساله بودند که بدون اغراق می‌توان گفت گوشت و پوست و استخوان آنان در نظام بعد از انقلاب شکل گرفته و اندیشه آنان نیز تقریباً طی دوره 1368 به‌بعد قوام یافته است...» سپس با تأکید بر وجود خطر «جانشین و جایگزینی برای حکومت»، هشدار می‌دهند: «افراد که مستعد مشارکت در چنین بلوآه‌هایی هستند، اکنون نیز در جامعه حضور دارند و اگر نمی‌توانند بلوا و آشوب به‌پا کنند، مطمئن باشیم که بلوا و آشوب خود را در خانه، مدرسه، محل کار و حتی خیابان به‌نحو دیگری به‌پا می‌کنند. در واقع سرکوب آن واقعه، به‌منزله پوشاندن حرارت با خاکستر است و نه چیز دیگر...»

در آن‌جا آتشی است زیرخاکستر، در این‌جا آتشی است شعله‌ور و بدون خاکستر. سرانجام آتش زیرخاکستر به آتش شعله‌ور تبدیل خواهد شد (کفزدن جمعیت).

جناح‌های متخاصم رژیم به شدت از شعله کشیدن آتش زیرخاکستر و از خطر جایگزینی حکومت تا چه اندازه بیمناکند و به‌یکدیگر هشدار و اخطار می‌دهند.

آخوند خاتمی خودش هم این روزها امنیت می‌خورد و امنیت می‌پوشد و امنیت خواب می‌بیند! می‌گوید که «با امنیت نباید شوخی کرد». «امنیت بسیار مهم است». «امنیت به هر قیمتی باید حفظ شود». از نیروهای نظامی و انتظامی و بسیج درخواست امنیت می‌کنند و می‌گویند که «باید همواره آمادهٔ دفاع از امنیت» باشند والا «ممکن است مسائل کوچک به تهدیدهای جدی برای نظام تبدیل شوند».

### اعتراف باندهای خاتمی

از طرف دیگر، باندهای خاتمی به شکست مانورهای فرصت‌طلبانه اش اعتراف کرده و اختلاف و درگیری در درون خودشان هم بالا گرفته است. روزنامهٔ نشاط مورخ 21 مرداد 78 می‌نویسد: «...پس از وقوع فاجعهٔ 18 تیر و انگیخته شدن دانشجویان، دفتر تحکیم وحدت که شاخهٔ دانشجویی اصلاح‌طلبان به‌شمار می‌آید، کوشید که رهبری حرکت را به دست بگیرد و در این راه مردانی از دولت خاتمی هم به کمک آنان آمدند. تاج‌زاده بارها در جمع دانشجویان حضور یافت و لاری به دانشگاه آمد و همزمان رسانه‌های دومی تلاش کردند تا عمق فاجعه را در معرض دید افکار عمومی قرار دهند. ولی نتیجه‌ی که حاصل شد آن بود که دفتر تحکیم وحدت نتوانست رهبری حرکت را به دست بگیرد و مردان رئیس‌جمهوری با نارضایتی دانشجویان از عملکرد دولت مواجه شدند و رسانه‌های دومی خرداد به زودی دریافتند که هدایت افکار عمومی به صورت یکجانبه و دلخواه، در شرایطی که وعده‌های زیادی محقق نشده و پتانسیل نارضایتی به‌ویژه در میان نسل جوان به‌مرز خطرناکی رسیده است، کاری است غیرممکن».

باندهای تحکیم وحدت را هم که خودشان می‌گویند دارودسته‌ی است که «در هماهنگی با اطلاعات و ریاست‌جمهوری و وزارت کشور عمل می‌کند».

### ارزیابی موقعیت کلی رژیم

از ترس تکرار پیام تهران و به قول خودشان «اغتشاش شمارهٔ 2» و از دست رفتن کنترل اوضاع، این روزها هر دو جناح عمده‌های خود را چسبیده‌اند که باد آنها را نبرد. خیلی هم دست‌به‌عصا و محتاط حرکت می‌کنند و به‌نحو غلیظی نمایش وحدت می‌دهند. البته تا بخواهید علیه مجاهدین و مقاومت ایران افسار پاره می‌کنند و خیلی واضح می‌گویند که سرنگونی فقط خواست اینهاست. تازگی چندین گزارش از قول برخی خارجی‌ان مقیم تهران خواندم که می‌گفتند وضعیت رژیم بسیار لرزان است و از تکرار وقایع خیلی هراس دارد. مستمراً دست به اقدامات بازدارنده می‌زنند و شگفتی در این است که «نسبت به سازمان مجاهدین آن قدر حساس هستند که دست از سر کسی که حتی نفس مجاهدین به او خورده باشد برنمی‌دارند و این نشان می‌دهد که برای این جریان در تحولات آینده نقش تعیین‌کننده قائل هستند».

اگر به سیاست خارجی رژیم هم در این ایام نگاه کنیم، به وضوح درمی‌یابیم که مقامات رسمی رژیم مثلاً در قبال عراق یا ترکیه و همچنین پاکستان به‌غایت سربه‌راه و خویش‌نندار شده‌اند که بیش از پیش مبین ترس و وحشت آنهاست.

در مورد برخوردشان با ترکیه خودشان می‌گویند: «موضع [وزارت خارجه] در گفتگو با ترکیه به شدت تدافعی و براساس اصل «ذلت» و نه «عزت» بود! آقایان [وزارت خارجه] برای دادن امتیاز رفته بودند، تعبیری که در گزارشها وجود دارد، امضا شدن یک قرارداد «یکطرفه» است. آدم یاد قرارداد های گلستان یا ترکمان‌چای با اعقاب همین ترکها می‌افتد».

در مورد عراق این بار نه فقط از شیوه کشیدن های امام جمعه های به مانند یعسوبی و زرندی خبری نیست، به عکس اگر دیده باشید امام جمعه سمنان گفت که خیلی «از مسئولین محترم سپاسگزاری می کنیم که عکس العمل عراق نشدند»!

در این میان خاتمی که بنابر خبر های موثق در بحبوحه تظاهرات دانشجویان و قیام مردم تهران از ولی فقیه التماس دعای دخالت و جمع وجور کردن قضایا را داشت، از آن روز به بعد پیوسته خودش را به ولی فقیه نزدیکتر می کند و بر ابعاد کرنش می افزاید.

ولی فقیه، اما، در عین دست کشیدن به سروریش «رئیس جمهور عزیز»، از یک سوء قصد جدا سازی خاتمی از اطرافیان و جریان استحاله طلب درونی رژیم ترس دارد و از سوی دیگر با حواس جمعی کامل دارد میز خود را می چیند و گارد دفاعی رژیم خود را تکمیل می کند. به اصطلاح دارد خط می بندد تا در مقابله با خیزشها و قیامهای دیگر کنترل اوضاع را از دست ندهد. به این ترتیب خامنه ای، هم به طور اعلام شده و هم به صورت اعلام نشده، عمده توجهاتش بر روی بسیج و سپاه و نیروی انتظامی و انواع و اقسام مانور های سرکوبگرانه شهری متمرکز است. بچه هم نیست و خیلی هم خوب می داند که نه داستان خاتمی و جریان استحاله طلب درونی نظام پایان یافته و به سرانجام رسیده است و نه خطر تکرار قیام تهران و تبریز و وقایع مشابه آن منتفی شده است. هم چنین می داند که در انظار بین المللی نیز نه خاتمی و نه کل رژیم ارزش و استحکام قبلی را دارد. البته در این اثنا خامنه ای توانست گریبان خود را از دست رقبا بر سر ماجرای قتلها و کوی دانشگاه که دستاویز آنها شده بود، عجاتاً بیرون بیاورد، به نحوی که دوسه روز پیش در دیدار با خاتمی، می گفت نگذارید که در برابر مسائل اصلی و به خصوص مسائل اقتصادی که «مهمترین مسأله» است، «یک مسأله فرعی را تحمیل کنند» و می پرسید «حالا مسأله عمده کشور واقعاً مسأله این چندتا قتل است؟ ما یک وزارت اطلاعاتی داریم، یک دستگاههایی داریم، یک مسئولینی داریم، خوب، می نشینند حل بکنند»!

## 10 سؤال و جواب مهم

حالا بگذارید چند سؤال پایه ای را که نتیجه گیری های مسلمی هم با خود دارند، مطرح کنیم. البته می توان در مورد این سؤالات بحث و گفتگوی بسیار کرد که حتماً خودتان در نشستهایتان به آن بپردازید تا در فرصت دیگری یکایک آنها را بیشتر تشریح کنیم:

1- آیا روشن شد که رژیم آخوندی برخلاف همه ادعاهای رژیم و هیاهوی جبهه داخلی و بین المللی حفظ و استحاله نظام، ثبات و قرار ندارد و بسیار متزلزل است؟

جواب مسلماً مثبت است و این فقط حرف ما نیست. حالا دیگر خلیجها در خارج از طیف مقاومت هم بر آن تأکید می کنند.

2- آیا به اثبات رسید که خاتمی و دعاوی استحاله طلبانه او برای رژیم آخوندی، نه جرعه حیات بلکه مسلماً یک جام زهر سیاسی بوده است؟ فکر نمی کنم در جواب مثبت این سؤال هم دیگر تردیدی وجود داشته باشد.

اگر هم کسی تردید دارد، می تواند به او رااد و اذکار امنیتی خاتمی در این ایام و نیز به سرساییدن او در برابر مقام ولایت و هم چنین به نامه فرماندهان سپاه و بالاتر از همه اینها به قیام دانشجویان و مردم تهران و تبریز و سایر نقاط مراجعه کند...

3- آیا به اثبات رسید که عملیات و ضربات نظامی مجاهدین طی این مدت باعث تضعیف کل رژیم و به ویژه باند غالب آن شده و ادامه وضع

موجود و کجدار و مریز باندهای حکومتی با یکدیگر برای بقای نظام را نامیدسر و بحران درونی رژیم را به سود مردم و مقاومت تشدید کرده است؟

در اینجا هم جواب مسلماً مثبت است و آنرا به وضوح می‌توان از انبوه جیغ و دادهای جناحین نظام و عرعریات بلاانقطاع آنها دریافت.

4- آیا روشن شد که عملیات درخشان مجاهدین طی این مدت به تحولات سیاسی جامعه سمت‌وسوی قهر و قیام و سرنگونی داده و به بارور کردن پدیده جدیدی در زیر چتر مقاومت مسلحانه و ارتش آزادیبخش رهنمون گردیده است؟

جواب این سؤال را هم جوانان مجاهد و مبارز در تهران و تبریز و شهرستانهای دیگر، با در هم کوبیدن تمامی مظاهر حاکمیت پدید آخوندی، دادند.

5- آیا رژیم به دوران پایانی و مرحله سرنگونی رسیده است؟ جواب این سؤال هم قطعاً مثبت است. زیرا ولی‌فقیه به‌رحال باید تعیین تکلیف کند. قیام تهران همین ضرورت را با وضوح هرچه تمامتر به‌نمایش گذاشت. بنابراین صرف‌نظر از هرنوسان مفروض، از آنجا که در نظام آخوندی ولایت‌فقیه دست از هژمونی برنمی‌دارد، پس باید چاره‌ی بیندیشد و با توجه به سرفصلهایی مانند انتخابات مجلس و انتخابات ریاست‌جمهوری به‌تعیین تکلیف مبادرت کند. اما از آنجا که راه حل سیاسی ندارد، پس چاره‌ی جز توسل به شیوه‌های خمینی باقی نمی‌ماند. شلیک موشکهای اسکاد به‌قرارگاه اشرف، هم‌چنان که دستور سرکوب قاطع تظاهرات دانشجویان و قیام مردم تهران، در همین راستا قابل تفسیر است.

6- آیا شکاف و شق درونی رژیم و عملکرد جام‌زهر به‌پایان رسیده و رژیم آخوندی از ترس سرنگونی به‌تعادل قبل از 2 خرداد 76 بازمی‌گردد؟ خیر، زیرا قیام تهران ضربه‌ی بود که کل رژیم را دچار لرزه سرنگونی کرد، هرچند برای رفع خطر سرنگونی ناگزیر در چارچوب منافع مشترکشان باید همگرایی داشته باشند و به‌خصوص ظواهر را مراعات کنند. یادتان هست که در مهرماه سال 76 در مورد بمباران قرارگاه‌های ارتش آزادیبخش، وزیر دفاع رژیم، پاسدار شمخانی، گفت برسر بمباران قرارگاه‌های مجاهدین همه‌شان، از خاتمی و خامنه‌ای تا بقیه سردمداران رژیم، همه باهم بوده‌اند و کسی حرفی نداشته است. حتماً از ترس بازهم مراعات می‌کنند، اما منطق مرحله سرنگونی تشدید بحران در صور مختلف است.

7- آیا تظاهرات دانشجویان و قیام‌های مردمی نشانه در هم شکستن طلسم اختناق است و رژیم آخوندی هم مثل رژیم شاه در مرحله پایانی، دینامیسم و توان سرکوب و شکنجه و اعدام ندارد؟ خیر، برخلاف رژیم وابسته شاه که دینامیسم خود را از آمریکا می‌گرفت، رژیم آخوندی هرگاه که لازم باشد و تا آخرین روز حیاتش از سرکوب و شکنجه و اعدام ابایی ندارد و روزی که به‌هردلیل فاقد این توانمندی باشد و طلسم اختناق در هم شکسته باشد، در آن روز این رژیم دیگر وجود ندارد.

8- آیا سناریوی پایانی و سرنگونی رژیم می‌تواند مشابه مرحله پایانی رژیم شاه مبتنی بر قیام توده‌های میلیونی مردم با دستخالی باشد؟

خیر، زیرا حضور مستمر توده‌های مردم مقدمتاً ملازم با در هم شکستن طلسم اختناق است و این که دیگر رژیم دینامیسم و توان سرکوب نداشته باشد.

9- آیا عزم جزم رژیم و همه باندهای آن به معنای این است که دیگر خیزش و قیامی در کار نخواهد بود؟ خیر، تا این رژیم هست و به خصوص در مرحله پایانی با همه شکاف و شقه‌های اجتنابناپذیرش، پیوسته احتمال و فرصت برای بروز نارضایتی و خشم و قهر مردم وجود دارد و قیامهای بزرگ و کوچک در تقدیر هستند. خامنه‌ای خودش هم به زبان معکوس بعد از قیام تهران گفت «هرآنی احتمال توطئه و فتنه است».

نتیجه آن که از یکطرف، نباید به نقش عنصر اجتماعی و قیامهای مردمی کم‌بها داد و نقطه عطف قیام تهران را نادیده گرفت. به دلیل شقه و شکافهای رژیم در مرحله پایانی، پیوسته احتمال و فرصت بروز خشم و قهر مردم و قیامهای بزرگ و کوچک وجود دارد. اما از طرف دیگر نباید به نقش عنصر اجتماعی در شرایط خفقان آخوندی پربها داد و نقش آن را در سرنگونی عمده و مطلق کرد، که گوئیا سرنگونی از آن طریق و مانند سناریو زمان شاه، صورت خواهد گرفت: زیرا به دلیل سرکوب و طلسم اختناق رژیم آخوندی، حضور مستمر توده‌های مردم و استمرار قیامها و چشم‌انداز سرنگونی مشابه رژیم شاه، واقعی نیست.

10- آیا در این شرایط میتوان استراتژی ارتش آزادیبخش ملی را با قیام اجتماعی جایگزین نمود؟

خیر هرگز. از قضا تجربه قیام تهران یکبار دیگر به وضوح ثابت نمود که ارتش آزادیبخش ملی ابزار سرنگونی است و قیامها نهایتاً در زیر چنین چتری به ثمر می‌رسند، هم‌چنان که نیروی مکمل و پشتیبان این ارتش را تشکیل می‌دهند و در حقیقت عمق استراتژیکی آن هستند. در گذشته راجع به تلفیق و پلزدن بین عنصر نظامی با عنصر اجتماعی (در داخل کشور) بسیار صحبت کرده و آنرا پل راهگشای پیروزی توصیف کرده ایم.

از طرف دیگر تکامل مبارزه سیاسی و نظامی از زمان شاه تا امروز، بیش از پیش بر اعتبار این استراتژی می‌افزاید. خواهران و برادران،

به خوبی می‌دانید که تکامل مبارزه سیاسی و نظامی در هر جنبش و انقلاب اصیل و مردمی بدون پیشرفت ایدئولوژیک و ارتقای تئوری انقلابی امکان‌پذیر نیست. در این مسیر، قدم‌به‌قدم ارزشهای جدید خلق می‌شوند. آن‌گاه این ارزشها به صورت جمعی تثبیت می‌شوند و به سنت جاری تبدیل می‌شوند. به نحوی که گاه آدم تاریخچه و مبدأ آنها را فراموش می‌کند.

اگر یادتان باشد در سال 1350 و 1351 با اولین شهید (احمد رضایی) و اولین سرباز اعدامی اعدامی و فضیلت شهادت جاری و تثبیت گردید. بعداً مجاهدین تا آخرین نفر از مسأله شهادت عبور کردند، به نحوی که نخستین خصوصیت هر مجاهد خلق شهادت‌پذیری آگاهانه و آزادانه او در نبرد با دشمنان خدا و خلق است.

حالا دیگر هرکس که به ارتش آزادیبخش می‌پیوندد، قبلاً این مسأله را پذیرفته والا به این‌جا نمی‌آمد. به این ترتیب سنتهای تکاملی جاری می‌شوند...

اکنون هم این خواهرانتان در شورای رهبری، نخستین زنان مجاهدی هستند که به نحوی جاودانه با آتشباری و تهاجم حداکثر، ارزشهای ایدئولوژی فردیت و جنسیت را سرنگون و ارزشهای انقلاب رهاییبخش مریم را در سازمان مجاهدین خلق ایران، جاری و تثبیت نموده و

به عنوان ستونهای ایدئولوژیکی مجاهدین و انقلاب مریم، سازمان را وارد دوران جدیدی کردند.

خودتان در صحبتهایتان می‌گویید که با انتخاب این مسئول اول جدید، گویی که یک ضربه‌ی به دستگاه ارزشی شکل‌گرفته در هذتان وارد می‌آید. یک چیزهایی می‌ریزد و یک چیزهایی به جای آن می‌نشیند. این که خواهران مسئول شما خودشان به صلاحیت خواهانی که از خودشان در سلسله مراتب تشکیلاتی پایین‌تر بوده‌اند گواهی می‌دهند و آنها را بالای سر خودشان می‌گذارند، معنیش این است که یک ارزش جدید خلق می‌شود، تثبیت می‌شود و همه را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

من ساعت 2 بعد از ظهر روز 11 بهمن سال 1350 خوب یادم هست که توی سلول عمومی زندان اوین بودیم. یک رادیو گوشی را که قاچاقی وارد زندان کرده بودیم، لای خمیرهایی که از نان کنده بودیم جاسازی کرده بودیم و هر روز به نوبت یکی لای پتو خودش را به خواب می‌زد و اخبار رادیو را گوش می‌کرد و به بقیه می‌گفت.

آن زمان دقیقاً یادم هست که «شهردار» سلول (کسی که از میان خودمان برای رتق وفتق امور صنفی تعیین می‌کردیم) همین برادر مجاهدان ع بود که یک مرتبه پتو را کنار زد و گفت «احمد شهید شد!» گفتیم چی؟ گفت احمد رضایی شهید شد! و این شهید اول مجاهدین بود.

نحوه شهادت احمد و خبرهایی که خود رژیم در مورد نارنجک کشیدن او پخش کرد و این که می‌گفتند دوتا از سربازجویی که برای دستگیری رفته بودند در اثر انفجار نارنجک احمد کشته شدند، یک مرتبه جو را در میان مجاهدین و حتی هواداران مجاهدین به کلی تغییر داد.

در همان سلول خودمان دقیقاً یادم هست که ظرف پنج دقیقه صحنه عوض شد. اول همه بلند شدند نشستند. برای مدتی سکوت حاکم بود. سعید (محسن) که در جمع ما بود، گفت بلند شوید و دوبه دو بایستیم. مثل این بود که می‌خواهیم صبحگاه یا شامگاه داشته باشیم. درحالی که اصلاً آن زمان صبحگاه و شامگاهی در کار نبود. یک دفعه شکل و آرایش تغییر کرد. فردا صبح، دیگر این مجاهدین، آن مجاهدین دیروز نبودند...

همین طور یادم هست که اولین باری که با لنج از طریق بندر لنگه و کنگ برای آموزش نزد فلسطینیها رفتیم، باز فضایی در جمع ما عوض شد.

اولین سری اعدامها در 30 فروردین سال 1351 باز همین اثر را داشت. مجاهدین شهید ناصر صادق، علی میهن دوست، علی باکری و ع بازرگانی بودند. بعد هم در 4 خرداد ع آقا (حنیف) و دیگر بنیانگذاران (سعید محسن و اصغر بدیع زادگان) همراه با محمود (عسکری زاده) و رسول (مشکین فام) به وسیله رژیم شاه تیرباران شدند. به این ترتیب از 11 بهمن 50 تا 4 خرداد 51 و تا همین امروز که می‌بینید، ارزش شهادت در میان مجاهدین جا افتاده، تثبیت شده، گسترش یافته و به عملیات جاری تبدیل شده است.

برخی از برادران می‌گفتند وقتی آدم ارزشهای جدید خلق شده در مناسبات خواهان شورایی رهبری را می‌بیند، به جلو پرتاب می‌شود. آقای گنجه‌ای هم گفت که اولاً، احساس می‌کند سنتهای توحیدی دارد احیا می‌شود. آخر، این وعده صریح قرآن است که می‌گوید خدا کسانی را که در راه او مجاهدت کنند در مسیر خودش هدایت می‌کند. یعنی خدا تضمین کرده و تصریح کرده که امکان ندارد کسی مجاهدت بکند ولی هدایت نشود. ثانیاً، گفت که صحبت‌های صادقانه و فروتنانه

خواهر نسرين و خواهر تهمينه و ديگر خواهران شوراي رهبري، مراتب جديدي از اخلاص و ارزشهاي توحيدى است و چنين رسمى درمیان بالاترين مراتب عرفانى هم نبوده كه كسى به فضيلت و برترى ديگرانى كه چه بسا پايين تر از او باشند، اين طور گواهي بدهد.

خوب، بر همين اساس، دستيابى به ارزشهاي جديده، همان هدايت و برکت و رحمت خدا در حق مجاهداني است كه در مسير او و خلق او از همه چيز خود مي گذرنند، خونس را مي دهند، رنج اين راه را با گوشت و پوست خود لمس مي كنند، اين شهيدان و اين مجروحان را مي دهند، از بمبها و موشكها و خودروهاي انفجاري دشمن باكي ندارند، در برابر شكنجه ها و شقاوتها و اعدام و قتل عام مقاومت مي كنند. در كارشان اهل شيله پيله و فرصت طلبى و ميوه چيني و نان به نرخ روز خوردن نيستند، برسر اصول مبارزاتي و آرمانيشان و برسر حقوق مردم سازش نمي كنند.

از برکات و آثار همين مسير است كه شعارتان اوج و اعتبار مي يابد و در خيزشها و قيامها، جوانان به پا خاسته شعارهاي شما را كه در يك كلام شعار سرنگوني است سرمي دهند. از آثار ديگرش اين است كه در زمينه عملياتي و نظامي مي توانيد در يك شب دشمن را در كرمانشاه و اهواز و دزفول درهم بريزيد و كلافه كنيد. حال اگر آثار سياسي و نظاميش اين است؛ اگر اثرش اين است كه راه حل انقلابي بر راه حل ارتجاعي و استعماري پيشي مي گيرد؛ اگر اينها آثار و برکاتش در زمينه نظامي و سياسي است؛ قطعاً برکت و آثارش در زمينه ايدئولوژيك و رسيدن به ارزشهاي جديده كه مهمتر و بالاتر است.

اگر يادتان باشد، چند سال پيش كه مریم در پاریس بود، در يكي از نشستها يك شب كامل را جمع به فروغ جاويدان صحبت مي كرديد. بچه ها در مورد آثاري كه عمليات فروغ جاويدان در داخل مردم برجا گذاشته بود، صحبت مي كردند. از آثاري كه عمليات در سراسر منطقه داشت تا بازتاب كارهايي كه رژيم مي كرد. حتي نمايشگاههايي كه وزارت اطلاعات جور مي كرد و خودروهاي نظامي منهدم شده ارتش آزاديبخش در جريان عمليات را اين طرف و آن طرف مي برد و در شهرهاي مختلف به نمايش مي گذاشت، باعث مي شد كه بسياري به فكر پيوستن به ارتش آزاد يبخش بيفتند. خيلي از رزمندگان مي گفتند كه بعد از فروغ آمده اند و دليلش اين بوده كه مردم منطقه عمليات فروغ جاويدان از مجاهدين خيلي تعريف مي كردند. حتي مواردی بود كه پدر و مادرهاي پير با ديدن صحنه هاي فروغ، برانگيخته شده و به نوجوانان خود گفته بودند بلند شو برو به ارتش آزادي و در اينجا نمان!

خوب، اينها آثار سياسي - اجتماعي عمل انقلابي و صالح در راه خداست. اما در رأس دستاوردهاي هر عمل صالح و كامل آن، آثار و دستاوردهاي ايدئولوژيك است. با اين تفاوت كه نتايج مادي و نظامي و سياسي، ملموس و بلافاصله قابل مشاهده است. حال آن كه دستاوردهاي ايدئولوژيك بخرنچتر و پيچيده تر است. اما واقعيت اين است كه ثمره 120 هزار خون و برکت ماندگار آن، همان طاق ايدئولوژيكي و دستاورد تعميق شونده و تثبيت شونده و جاري شونده و گسترش يابنده آن است كه درمیان مجاهدين به سنت تبديل مي شود و همگي از آن عبور مي كنند و خودش پايه يي مي شود براي حرکتها و جهشها و رسيدن به دستاوردهاي بعدي...

در تاريخ اسلام و تشيع انقلابي، مسأله مبارزه مسلحانه را امام حسين براي همه پيروانش اساساً حل کرده است، والا بايد انبوهي كتاب زيربغلان مي زدیم و هي درباره اين كه «عنصر عيني هست» يا «عنصر

ذهني نيست» سرگرم جدلهاي بي حاصل مي شدیم و در سر هيچ بزندگايي نمي توانستيم تضاد حل کينم. منظورم اين نيست که کتابها يا اين بحثها بد است يا به هيچ وجه نمي خواهيم بگويم کار بدون مطالعه و تحقيق و بدون حساب و کتاب بکنيم، هرگز. اتفاقاً بنیانگذار مجاهدین ميگفت براي يکگرم عمل درست، بايد ابتدا به اضعاف فکر کرد. اما اين يکچيز است و دور باطل بحثهاي بي حاصل چيز ديگر، چون بحث و جدل حدي دارد و ما هم که روشنفکران بي عمل و غيرمسئول نيستيم.

اينجاست که مي بينيم سنت عاشوراي حسيني، مسأله مبارزه مسلحانه را به طور تاريخي و به صورتي کاملاً قابل فهم براي ما حل کرده و تمسک به آن، ما را فرسنگها به جلو پرتاب مي کند، حال آن که نبودن چنین سنتي و چنین ارزشي، باعث درجازدن و فرسنگها عقبماندگي مي شد. الان هم وقتي صحبت از پرتاب به جلو يا عقبماندگي نسبت به ارزشهاي جديد شوراي رهبريتان مي کنيد، در واقع به جهش و پيشرفتي اشاره داريد که در خلق ارزشهاي جديد رخ داده و هرکس مي تواند به سرعت حتي در يک شب و در يک نشست - از آن عبور کند و ارزشهاي جديد را کسب کند. کما اين که من شنیده ام نشستهاي مربوط به انتخاب مسئول اول از اين بابت خيلي پربار بوده است.

در هر حال، واقعيت اين است که انقلاب مريم و آنچه درباره اش مي گوييم بسيار جدي است. قرآن مي گويد: «الیه يصعد الكلم الطيب». يعنى کلمات حقه، کلمات طيب و پاک و پاکيزه به جانب خدا و به جانب اهداف خدايي و مردمي صعود مي کنند و بلند آوازه مي شوند. راهي را که 34 سال پيش بنیانگذاران مجاهدین آغاز کردند، از همين کلمات طيبه بود که خدا و قانونمندی تکامل آن را بالا برد و تا به اينجا گسترش داد. انقلاب مريم هم از کلمات طيبه تاريخچه مجاهدین است که هيچ رنگي از دوگانگي ندارد و تماماً در راه خدا و خلق خداست. مایه وقیمتش را هم اول خود مريم و بعد همه شما داديد. و راستي در کجاي دنيا و در کجاي تاريخ سابقه دارد که چنان که گفتم از ده سال پيش زنان و مرداني اينچنين از همسر و زندگي خانوادگي گذشته باشند، نه از سر رياضت و زهد يا هرسوداي دنيايي ديگر، بلکه در راه خدا و خلق خدا و در راه استمرار و اعتلای مقاومت و مجاهدت در برابر ارتجاع و دجاليت و شرک مجسم دوران.

بله، يک نسلي بلند شده، خونش را داده، جانش را داده، عواطفش و همه چيزش را داده تا با دجالگري و دروغ و سرکوب و شقاوت خميني چنگ در چنگ شود و آزادي و رهايي خلقش را محقق کند. خوب، ما مي خواهيم از اين منبع و از اين سرچشمه طيب و طاهر بيشتر برخوردار شويم، بيشتر راندمان داشته باشيم، بيشتر به دشمنان ضربه بزنيم. منظور شوراي رهبري شما همين است، تکان خوردن براي همين است، براي افزايش حاصل کار و توليد مجاهدین است. براي افزايش محصول رزم و رنج و خون شهيدان و رزمندگان است. در همين مسير است که مجاهدین توانسته اند با فديه و فدای مستمر، از رجس و پليدي شاه و شيخ برکنار و منزه بمانند.

همچنان که در کارگاه عطرسازي جوهره گلهاي معطر متصاعد مي شود و فشرده آن به صورت عطر خوشبويي گرد آوري مي شود، حاصل اين پرداخت و اين مجاهدت ده پانزده ساله هم طبعاً تصعيد مي شود و به صورت ارزشهاي نوين، شما و مبارزه شما را هرچه خالصتر و هرچه نافذتر و براتر مي کند. حالا يک ارزشي خلق شده مثل روز اولي که اولين مجاهد شهيد شد. آن روز يک احمد رضايي بود، حالا شده است 120 هزار احمد.

این راهی است که همه مجاهدین رفتند و می‌روند. پس ارزشی که امروز خلق شده باید تکثیر شود و گسترش پیدا کند.

در همه کارها همین‌طور است. در گسترش و پیشرفت مبارزه چریکی همین‌طور بوده است. اول یکتیم در شرایط سخت و دشوار عملیات چریکی را تدارک می‌بینند و دست به عملیات می‌زنند. بعد راه عملیات باز می‌شود و خیلیدها به سرعت آن را طی می‌کنند. در جنگ آزادبخش هم همین‌طور، اول یکانهای جدیدالتأسیس از نیروهای آزادبخش مجاهد خلق با یکانها و نیروهای منظم دشمن چنگدرچنگ شدند، جنگیدند و شهیدانش را دادند و فنون نبرد را در عمل آموختند. بعد ارتش آزادبخش با یکانها و معاونت‌های ستادی و سازمان رزم پیچیده‌تر شکل گرفت. همیشه در دفعه اول، کار سخت است و نیروی خاصی برای بن‌بست‌شکنی لازم است، اما وقتی راه گشوده شد یا وقتی که یکنارزش خلق و تثبیت شد، دیگر با سرعتی غیرقابل قیاس با دفعه اول، می‌توان آن را تکثیر کرد و گسترش داد.

حالا در شورای رهبری شما، حرف این است که با ارزشهای جدیدی که محقق شده، جرثومه ایدئولوژی تبعیض جنسی و فردیت بهره‌کشانه (و نه فردیت بی‌همتای انسانی) و سودای «نام‌ونشان» و «کرسی» باید سرنگون و نابود شود. این‌طور هم نیست که «ضد ارزشها»ی ارتجاعی و بهره‌کشانه برای یک‌عده حرام و برای عده دیگری حلال باشد. قبل از همه برای خود شورای رهبری حرام است. واقعیت این است که بعد از حل مسأله شهادت و بعد از گذشتن مجاهدین از خانه و خانواده، مسلماً این ارزشهای جدید یک‌مدار بالاتر است و همچنان که خودتان می‌گفتید، هر مجاهدی را تکان می‌دهد و دگرگون می‌کند.

یک‌روز گفتید انقلاب درونی، حالا محصول آن انقلاب را می‌بینید. یک‌روز گفتید هم‌ردیفی و تکثیر خواهر نسرین، امروز محصولش را می‌بینید. اینها همه واقعی بودند. حالا که از ارزشهای جدید صحبت می‌کنید، این هم واقعی است و قطعاً محصول خودش را در نبرد با دشمن خواهد داشت.

این که خانم مرضیه این‌طور در منتهای فروتنی و علاقمندی از شما و ارزشهای شما و از خواهر نسرین و خواهر ته‌مینه صحبت می‌کند، خودش بی‌انگشتیاق جامعه ایران، مخصوصاً زنان ایران، نسبت به این ارزشهای رهاییبخش است. ضمناً نیاز به گفتن نیست که مرضیه هرگز اهل تعریف بی‌جا از کسی یا چیزی نبوده و اصلاً نیازی به این کار نداشته و ندارد. هم‌چنان نیازی نداشته که در آستانه 75 سالگی به منطقه مرزی و به ارتش آزادبخش بیاید. برای این که الحمدلله از همه چیز برخوردار بوده و پنجاه سال است که مردم ایران او را می‌شناسند و آن همه مورد توجه و محبت مردم بوده و هست. از آن طرف، این همه تبلیغات سوء علیه مجاهدین شده و می‌شود و همه را هم ایشان شنیده و علاوه بر این کاری نبوده که آخوندها و اعوان و انصار آخوندها برای اعمال فشار به خانم مرضیه نکنند. اما هیچ کدام از اینها نتوانسته و نمی‌تواند حق و حقیقت و ارزشهای واقعی را بپوشاند و مانع روی آوردن انسانهای آزاده به سوی این ارزشها بشود.

پس، خلق این ارزشها، بخش ضروری مبارزه آرمانی شما برای آزادی و رهایی خلقتان و میهن‌تان است. مجاهدین برای تحقق حاکمیت و آزادی مردمشان و برای دفاع از حیثیت آرمانشان که ارتجاع خمینی کوشیده است آن را به‌لوث جنایتها و دجالگریهای ارتجاعی و استثمارگری خود آلوده کند - به این ارزشها چنگ می‌زنند و در راه اثبات آن از همه چیز خودشان می‌گذرند. در طول این سالها، هیچ‌وقت هم نگفته‌اند و

نمی‌گویند که یکبار انقلاب کردیم و دیگر تمام شد. نه، این انقلاب، کلمه طیب و سرچشمه جوشانی است که پیوسته ارزشها و رهاورد های جدیدی برای مقاومت و مبارزه انقلابی شما به ارمغان آورده است. انفجار رهایی و شکوفایی انرژیهای انسانی و انقلابی نهفته در درون تکتک شما، با چاشنی همین ارزشهای جدید محقق می‌شود.

15 سال پیش در اواخر سال 63 در انقلاب مریم گفتید که رهایی زن به‌عنوان نقطه عزیمت رهایی مرد سرآغاز یک انقلاب عظیم ایدئولوژیکی در صفوف شماست. هم‌چنین ده سال است که این انقلاب در درون مجاهدین بردوش مردانی حمل می‌شود که «همه‌چیز» خود را در راه خدا و خلق در طبق اخلاص گذاشته‌اند. پس، مبالغه نیست اگر بگوییم که این مردان به راستی و عاری از هر مبالغه گوهر های بی‌بدیل دوران مقاومت و مبارزه ملت ایران در برابر مهیبترین نیروی ارتجاعی تاریخ هستند. چنین بود که هیچ‌گرددی از رجس و پلییدی خمینی بر دامن مجاهدین نشست. حالا خودتان گواهی می‌دهید که خواهران مسئول شما، و ای‌بسا همه زنان و مردان مجاهد، به‌ستونهایی تبدیل شده‌اند که این دستگاه ارزشی را برپایه صدق و فدای بیکران برقرار داشته و یکطرفیت عظیم و یک‌گنجینه بی‌بدیل مبارزاتی را عرضه می‌کنند. راستی که داستان همان شجره طیبیه‌یی است که اصل آن ثابت و شاخه‌هایش در آسمان گسترده است و در هر زمان به‌باروبر می‌نشیند و شجره خبیثه خمینی را از بیخ‌وبن برمی‌کند.

با تبریک به ارواح طیبه بنیانگذاران

و همه جاودانه‌فروغها و شهیدان

با تبریک مضاعف به‌مریم و تبریک مجدد به‌همگی شما